

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند جان آفرین که میم سخن در زبان آید

بیوگرافی مختصر داکتر قربان خان «آتش»

بنده قربان خان ولد ابه خان ولدیت عسکر خان در سال ۱۳۴۵ در یک خانواده متدین و علم پرور در دهکده بنام شدوج ولسوالی شغنان، ولایت بدخشان چشم به جهان هستی گشوده است. تحصیلات ابتدائی را تا صنف سئوم در محل مربوطه و به ادامه تحصیلات بعدی را تا صنف نهم در لیلیه فیض آباد بدخشان و بعداً برای مدت دو سال در شونخ‌ئی (و،ق،ش) دروس نظامی و مسلک صحیه به آخر رسانده به صفت خورد ضابط به وظیفه مقدس عسکری استخدام و بعد از کودتای نظامی سردار محمد داؤد خان به رتبه دریم برید من ارتقا و الی آمدن نام نهاد انقلاب رقم هفت ثور به عین رتبه ایفای وظیفه می نمودم بعد از یک ماه از هفت ثور بنام ضد انقلاب در احتیاط برای مدت دو سال بی سر نوشت بودم و با آمدن قوت روس در میهن عزیز مرا وادار ساخت تا وظیفه مقدسم را گذاشته و در محیط زیست یعنی زادگاهم شرافتمندانه به زندگی آغاز، خود و فامیلم را از طریق شغل دهقانی برای مدت سی سال می شود زندگی بخور و نمیری را دارم.

البته سبب و علت ترک وظیفه به همگان معلوم است که زمان وحشت و دهشت، توحین، تعقید، کشتار، بستن و زندانی ساختن و جنایات دیگری باعث شده نه تنها شخص خودم بلکه میلیون ها انسان از باشندگان این وطن جنگ دیده ترک وظیفه و حتی کاشانه شده بودند.

بعد از ورود قوت های بیگانه یک احساس عجیبی در وجودم ظاهر گردید و نمی توانستم راز درونی خود را با کسی راز و نیاز کنم. سر انجام دست به شعر نویسی زدم و تقریباً یک صدوپنجاه پارچه شعر ۷-۱۵ سطری دررشته قلم در آورده بودم و اینکه میخواستم رهسپار زادگاه خود شوم از ترس و وحشت آن وقت نتوانستم اشعارم را با خود انتقال دهم. دوباره در زمان داکتر نجیب الله که حق آزادی بیان را به همگان داده بود من هم به نوشتن شعر شروع کردم؛ تقریباً در حدود ۲۱الی ۲۲ عنوان اشعار دارم که ۱۸ آن در کتابچه پاکنویس نموده و باقی آن در توته های کاغذ به شکل پراکنده تکه و پاره باقی مانده اند.

متن و خصوصیات اشعارم از دوران و شرایط بی سامان گذشته و زندگی فلاکت بار انسانهای همچو من که در حالت یأس و ناامیدی حیات به سر می برند از سوز و ساز غم و اندوه در آن گنجانیده ام هر خواننده را حتماً گاهی می گریاند و گاهی به خنده می آورد؛ از جمله عناوین من یکی نوای آتش (اشک) دیگری بازار خنده است. لذا از هم میهنان عزیز خود تمنا دارم که با خواندن اشعارم از اشک خونین و زهر خند من آگاهی یابند.

چند شعر مفصل در باره بهار

مہشہم چہار فصل دوزخے	خڈای شکر ت خو جای تے
نہ سوڈج کنہم از وی دربار	بنت میت مس نالہن قتے
دنیا تی فوڈج مہش نصیب	دسگہ کنہم خو بند گے
از بہارون چیز طمع	یک نواخت مہش زندگے
پچ پچ قتیر دوزخ حال	روز تا قیگہ رندہ گے
دوزخ نہ لوم بہ با اللہ	فلوکت ونوم دی حال تے
«آتش» یہ خو کن خلاصہ	دوزخ گہ نست مہ دنیا تے

موخیم تر پوند انتظار
از قدومت ونهم کو؟
هر گلت مل موج قتیر
به به!! چه لب بوسی
سیر خو ونهم از دیدار
خذای کو کنبت نصیبند
آتش خو ذو خیم انتظار

خه وخت یادد فصل بهار
گل گل بنکفست مهش دیار
بنکفچن ات یادد در کنار
از هر دو لبی شکر بار
از هر دیار اته هر پیار
ای بهار دسگه یه کنار
کو چیز ونهم مژده وار

دسگه ید فصل پیکار
با انباری تخم صلح
از صلح بروید شادی
از گل ته سود گلستان
کو یه دسگه زه ویاو
گل گل کویه در آغوش

مزرع نو در کشتزار
نه موج غولت غولزار
گل گل شود هر دیار
از شگفتی گل رخسار
بادهء امید انتظار
آتش انجیثد چست کنار

دسگه کو یه خندونم
وزت غم دست گریبون
بیداد لوقوم جهون تیر
از بیداد گرت بیداد
توبه مدوم در زبون
موخیم تر پوند ای بهار
گل بهار ید گل بهار
کو یه اے دل آرزو
«آتش» فید گل خندون

ور نه دلی نالونم
از حد بیحد فغونم
فریادم اندر جهونم
فا گه اندر بیونم
از رجال قود فغونم
دسگه مه فی درزبونم
مدوم وردے لبونم
دسگه کو یه خندونم
تو بلبل غزلخونم

دعا و سلام فراوان
به همه فارسی زبان
از قدم بها ران
بهار تان باد شکوفان
بهار تانهم بیخه خزان
لب هاه تان خندان
«آتش» پیام از شغنان
میلا دی عیسویان

از ته دل ای دوستان
مبارکباد سال نوتان
دیارتان بادا شکوفان
با بخت و با اقبال نو
شادی نصیب هریک
دل هاه تان باغ باغ
باشید همه گل خندون
مبارک باد مبارک

پیچ پیچ کنهم مادهم
از خو تقدیر نا شادهم
خدا ی بغیر نه یادهم
در لست دوزخی بینهم
فرد فرد در یک قطار هم
در فریادت پیچ پیچهم
هر موسمند دسگه یهم

دوزخی بین فریادهم
حال دوزخ تر که گه
چه تقدیر مهش بر است
از شمار بیرون فیهم
محروم فیهم از بهنست
در دیارے دوزخی
قربان «آتش» فریاد خود

تا کی در نالون فیهم
گل گل شگوفون فیهم
بلبل غزلخوان فیهم
خودر دت در مون فیهم
مثل گل خندون فیهم
فا گه در افغون فیهم
«آتش» نظارون فیهم

ای دل یه خندون فیهم
در مقدمی بهارون
گل گل بهار از پرا
سرود لوقوم مستانه
فا گه کنهم خنده
نه حالتی تره بار
خیرکو چسهم نصیب